

## تاریخ‌نگاری مکتب پهلوی درباره دوره پهلوی

تألیف کاوه بیات

ترجمه پروانه نادرنژاد<sup>۱</sup>

مقدمه

مرحله شکل‌گیری آنچه می‌توان اصطلاحاً تاریخ‌نگاری دوره پهلوی نامید، به اواخر دهه ۱۹۲۰م، باز می‌گردد، [یعنی] زمانی که تحت تأثیر تحولات تدریجی، رژیم تازه تأسیس پهلوی، برای [تبدیل شدن] به یک دیکتاتوری سلطنتی، یک نهضت مردمی برای ایجاد حکومت مرکزی مقتدر و اجرای مجموعه کاملی از اصلاحات اقتصادی و اجتماعی به تأخیر افتاده «تا مقام او را به عنوان یک مجری نمایش پائین آورد. در نتیجه مکتب تاریخ‌نگاری در حال ظهور، رفته رفته یک نهاد انتزاعی، به نام رضاشاه کبیر جای جنبشی گسترده‌تر را برای مدرنیزه کردن ایران گرفت. طریقی که در آن این پدیده شکل گرفت، بر اساس یک سری از نشریات رسمی و نیمه رسمی از سال‌های ابتدای [دهه] ۱۹۲۰م، تا سقوط رژیم در اواخر دهه ۱۹۷۰م. و موضوع اصلی این بخش است. در اوایل دهه ۱۹۲۰م، وقتی که این گرایش جدید برای بازسازی مجدد ایران هنوز موقعیت سیاسی مسلطی برای موفقیت نداشت، اما شیوه‌ای که در آن به تصویر کشیده شده بود، تا آن زمان، رنگ نظامی مشخصاً منحصر به فردی کسب نکرده بود. با این همه، هنوز هم بسیاری از تنوعات اصلی‌اش را حفظ کرده بود.

رضاخان سردار سپه، به منزله منبع اصلی اقتدار و منشأ تمایل ملی برای تغییر دادن و پیشرفته کردن به تصویر کشیده می‌شد. اما وی هنوز به عنوان شخصیتی یکه و تنها در این مأموریت ترسیم نشده بود. طیف وسیعی از افسران برجسته و چهره‌های سیاسی از وی حمایت می‌کردند و در جریان مبارزه میان بقایای رژیم سابق و این نیروی جدید می‌جنگیدند. هیچ تلاشی برای تأکید کردن بر اینکه چقدر کل جنبش فراگیر

۱. کارشناس ارشد تاریخ انقلاب اسلامی.

است را بی‌نتیجه نگذاشتند. عملیات نظامی که به فرماندهی افسران عالی رتبه ارتش در برابر گروه‌های مختلف قبیله‌ای و اقطاع‌داران‌های نیمه مستقل بود، به طور کامل در رسانه‌های ملی گزارش می‌شدند و وقتی در قالب عملیات [مبارزات] جمهوری خواهی، همان تأسیسات نظامی، حمله مستقیم به سلسله قاجار را فرماندهی کرد که حمایت غیرنظامیان از آن، موفق به بالا کشیدن وی شد که به موقع تشخیص داده شده بود.

در این مرحله، از طریق پوشش منظم و دقیق مجلات نظامی مشخصی همچون قشون (ارتش) یا پهلوی، کتاب‌هایی مانند *سفرنامه خوزستان*، [ماجرای مسافرت] *سفرنامه‌ای* که به رضاخان نسبت داده‌اند و در زمینه عملیات نظامی وی ضد شیخ خزعل است یا کتاب *سردار پهلوی* که به وسیله حبیب‌الله نوبخت، در سمت نظامی، از استیلا وی با تأکید خاصی بر نقش برخی از افسران عالی رتبه است. مطبوعات چون *شاهنشاه‌علی* حضرت *رضاشاه پهلوی*، تاریخچه عمومی به یادماندنی طهماسبی از سقوط نهائی سلسله قاجار، جنبشی که رضاخان، مقام رأس آن را داشت، [همراه] بازیگران و همه شرکت‌کنندگان مختلف داشت که تا آن زمان توانست با پایگاه محکم حمایتی‌اش شناسایی شود.

در عرض چند سال بعد از تثبیت سلسله جدید، راهی که این جنبش به تصویر کشید، جریان متفاوتی در برداشت. اولاً، تأثیر سیاست‌زدائی کردن تدریجی جامعه، تمامی تلاش‌ها برای ثبت جنبه‌های سیاسی حوادث اخیر و تحولات متعاقب آن، از طریق یک چشم انداز بسیار گسترده‌ای همچون آنچه که در بخش قبلی به آن اشاره شد، به پایان رسید. و وقتی چند سال بعد از استقرار [حکومت]، سرانجام تصمیم می‌گیرد یک نسخه رسمی از تاریخ آن را ایجاد کند که کل دوره پهلوی و تحولات آن، به یک فهرست کوتاهی از پروژه‌های صنعتی، حجم بالایی از اصلاحات اجتماعی و یک سری آمار و ارقام‌ها کاهش یافته بود؛ یعنی یک نیروی انتزاعی که به طور معمول با شخص رضاشاه شناخته می‌شد، همچون نیرو محرکه آن است. در این حالت، پایگاه فراگیر حمایتی‌ای که توانسته بود از طریق اسامی و اقدامات بسیاری از اشخاص نظامی و غیر نظامی یا گروه‌ها و جناح‌های سیاسی که در این زمینه فعالیت داشتند، [خوب] جلوه داده شود و کل جنبش تقلیل یافته و به عزم و اراده یک نفر واحد نسبت داده شود.

کتاب *پیشرفت‌های ایران در دوره پهلوی*، تألیف سعید نفیسی را می‌توان به منزله مظهر مکتب جدید تاریخ‌نگاری پهلوی مشخص کرد. در سال ۱۹۳۳م، رضاشاه به کابینه‌اش دستور داد مورخی را منصوب کنند تا تاریخ پادشاهی پهلوی را بنویسد و نفیسی همان کسی بود که به انجام این امر مأموریت یافت. این کتاب که برای اولین بار به عنوان کتابچه‌ای، توسط سازمان پرورش افکار در سال ۱۹۳۹م، منتشر شد و در موارد مختلف دیگری در سال‌های باقی‌مانده دوره پهلوی، مجدداً چاپ شد، نتیجه این تلاش بود. پس از مروری بر سال‌های پایانی حکومت قاجار که به عنوان دوره هرج و مرج و آشفتگی مطلق به تصویر کشیده شده است و همچنین گزارش کوتاهی از دستاوردهای اساسی رژیم جدید، یعنی امنیت داخلی و استقلال سیاسی ایران که نفیسی در نظر داشت، تا آن را به عنوان پیشرفت ایجاد شده در این دوره توصیف کند، نشان می‌دهد از جمله اصلاحات فرهنگی، صنعتی، کشاورزی، شهری، اجتماعی و اداری که وی سعی کرده

به عنوان پیشرفت‌های ایران توصیف کند، برخی از جنبه‌ها همچون مسائل اجتماعی و فرهنگی که آشنا تر به نظر می‌رسد، مفصل‌تر از همه کتاب است و بقیه قسمت‌ها مختصر و ناقص هستند. غفلت کامل از جنبه‌های سیاسی این تحول، یعنی راهی که با آن رژیم جدید موفق به بسیج کردن حدی از حمایت‌های همگانی برای سرنگونی قاجار و سرانجام استقرار حکومت خود شد، مهم‌ترین ویژگی این کتاب به طور اخص است که به طور کلی مکتب در حال ظهور تاریخ‌نگاری رسمی است. پس از حمله متفقین به ایران در سال ۱۹۴۱ م. و کناره‌گیری پادشاه، ظهور و افول رضاشاه موضوع عامه پسند شد و در دوره آزادی متعاقب [آن] تعداد زیادی از مقالات، جزوات و کتب تاریخی به این موضوع اختصاص داده شد. جبران غفلت مزبور، یعنی تلاش در راستای فراهم کردن تاریخ مفصلی از تحولات سیاسی که در ابتدای دهه ۱۹۲۰ م. باعث ظهور پدیده‌ای به نام رضاشاه شده بود و مشخصه تحول جدید بود.

در ایران، تاریخ مدرن و راهی که آن تفسیر شده است، همیشه تأثیر مستقیمی بر تحولات سیاسی زمانه و بر این برهه خاص داشته است. بازسازی این دوره مورد غفلت واقع شده از تاریخ و بیشترین بخش از احیای شرکت کنندگان اصلی آن، از مهارت‌های دانشگاهی صرف، جلوتر رفت. برای میزبانی سیاستمداران قدیمی و نیز مجموعه مؤثری از نیروهای سیاسی جدید که با سنت‌های سیاسی خاص دوره قبل از پهلوی شناخته شده بودند، این روند جدید، عملکرد بسیار کاربردی تری داشت، اما تلاش‌های مجموعه خاصی از نیروهای جدید و قدیمی، ثابت کرد که تغییر دادن ساختار سیاسی ایران بیهوده است و تلاششان برای به چالش کشیدن مکتب مسلط تاریخ‌نگاری، هرگز موفق نخواهد شد.

در سال‌های اولیه پادشاهی محمدرضا شاه پهلوی، وی هنوز موفق به تحکیم حاکمیت مطلقه‌اش نشده بود، با وجود این واقعیت که تفسیر خود پهلوی‌ها از دوره پهلوی، به طور قطعی برتری سابق خود را از دست داده بود. اما موفق شده بود - هرچند در حد پائینی - برخی از این مواضع ریشه‌دار خود را حفظ کند. از آنجایی که در مواقع خاصی، همانند بزرگداشت سالگرد بیست و یکم آذرماه، روز ارتش ایران، اقتدار دولت مرکزی را در آذربایجان، [که] در تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۹۴۶ م. تثبیت شده بود، از نوپاسازی کرد. توانایی نظام مزبور برای بازتولید همان چشم‌اندازها، هنوز تقلیل نیافته بود. در فاصله زمانی کوتاهی، به مناسبت بزرگداشت ۲۱ آذر، روز ارتش ایران، به منزله مهر پایان زدن برای رژیم دست‌نشانده پیشه‌وری در آذربایجان سال ۱۹۴۶ م. بود که به مبارزه‌ای تبلیغاتی برای محمدرضا شاه و نیز حل موفقیت آمیز بحران آذربایجان انجامید و در بی‌توجهی کاملی نسبت به سایر عوامل مهم، انحصاراً به وی نسبت داده شد. بازگرداندن جسد رضاشاه به وطن و دفن وی در تهران به تاریخ بهار ۱۹۵۰ م. که با حجم بالایی از ستایش‌ها در نشریات رسمی همزمان گردید که در این زمینه نیز می‌توان به آن اشاره کرد.

با تحکیم حکومت استبدادی محمدرضا شاه، در ابتدای دهه ۱۹۶۰ م. تحولی که برای پایان دادن به هرگونه ادعای سیاسی رقیب و نیز در نتیجه انواع روایت‌های تاریخی که به عنوان مکمل این ادعاها استفاده می‌شد، تفسیر سابق و آزموده شده دوره پهلوی، یک بار دیگر موقعیت مسلط پیشین را به دست آورد.

چهلمین سالگرد تأسیس سلسله پهلوی، در سال ۱۹۶۵م بود. به مدت کوتاهی پس از آن، با تاج گذاری محمدرضا شاه در سال ۱۹۶۷م. دنبال شد، طغیان یادگاری‌های تاریخی را پیش‌بینی کرده بود. به همین مناسبت، نه تنها [کتاب تاریخی] پیشرفت‌های کلاسیک/ایران در دوره رضاشاه پهلوی اثر نفیسی، در زمان حاضر، دوباره مطرح شده بود، به منظور به روز کردن تحولات بعدی ایران و نیز برای تهیه کاتالوگی از دستاوردهای افزوده شده جانشین وی، یک سری از نشریات جدید نیز منتشر شدند. بعضی از این نشریات، همچون دوام شاهنشاهی/ایران، یک مرور کلی و مختصری از پادشاهی رضا شاه و محمدرضا شاه به دست می‌داد و برخی دیگر مانند ایران در دوره سلطنت اعلی حضرت محمدرضا شاه پهلوی، کتابی است که توسط علی اصغر شمیم، یعنی کسی که، در نگارش متون کتاب‌های تاریخ رسمی تجربه داشت، تنها دوران محمدرضا شاه را پوشش داد.

در این روش، شیوه اقدامات برجسته شاهان پهلوی، در متون رسمی به تصویر کشیده شده بود که با متون کلاسیک سابق تفاوتی نداشت و همین موقعیت منحصر به فرد به آنان منتسب شده بود، اما تمایز خیلی بزرگی نیز وجود داشت.

در مقایسه با دوران قبل، زمانی که تلاش‌های مداوم برای مدرنیزه کردن ایران، بدون در نظر گرفتن اشاره مداوم به رضاشاه، همواره حالت غیرشخصی و انتزاعی خود را حفظ کرده بود، در آن زمان، تا حدی اثرات شخصی قابل چشم‌پوشی بود. این تغییر که احتمالاً ناشی از نقض تحمیل شده بر بنای تاریخی رژیم ساقط شده در دهه ۱۹۴۰م بود، برای تقلیل دادن این وضع غیر شخصی و انتزاعی زیاد تلاش کرد.

علاوه بر محمدرضا شاه که حداقل در دو نوبت، یک بار در مقاله‌ای که راجع رضاشاه در سال ۱۹۵۶م، نوشت و سپس در کتاب مأموریت برای وطن چند سال بعد، در این تحول جدید شرکت کرد، مشارکت فعال تعداد قابل توجهی از «سایرین» که در این امر، چیزی کاملاً بی‌سابقه در عصر قبلی بود، توانست به عنوان مهم‌ترین ویژگی آن [دوره] در نظر گرفته شود. در دوره رضاشاه، [وقایعی] همچون به طور ناگهانی خاتمه دادن به انتشار گزارش سرهنگ جهانی راجع مبارزات وی در سیستان و بلوچستان در سال ۱۹۲۹م. یا ناتوانی مهدی فرخ از انتشار کتابی در زمینه روابط ایران با افغانستان در سال ۱۹۳۵ م. نشان داد. قطع نظر از چگونگی وفاداری و مطیع بودن، ممکن بود تا آن زمان هیچ شخص وابسته به حکومتی، اجازه یا جرأت نداشته باشد تا این تحولات را از نقطه نظر شخصی روایت کند؛ اما در حال حاضر، بازماندگان دوره پهلوی - یعنی کسانی که ابراهیم خواجه نوری، آنان را «بازیگران عصر طلایی» نامیده است - توانسته‌اند حداقل در این زمینه اظهار نظر کنند. نیازی به گفتن ندارد که تنها امتیازی که با آن دسته از اشخاص وفادار به رژیم اعطا شده بود، این بود که به قدر کافی دقیق باشند تا شهرت پیشین رژیم پهلوی را تصدیق کنند و به همین دلیل حقوق مقرر برای آن را بپردازند.

اگرچه تعداد زیادی از مجلات محبوب همانند «اطلاعات هفتگی»، «تهران مصور» و «سپید و سیاه»، معمولاً هرکدام بخش معینی را به خاطرات تاریخی و خاطرات برخی از اشخاص بوروکرات (دیوانسالاران) و سیاستمدار کهنه‌کار اختصاص می‌دادند، مهم‌ترین نمونه قابل ملاحظه در این رابطه، «سال‌نامه دنیا»

است. این سال‌نامه، هر ساله از ۱۹۴۵ - ۱۹۷۴م. خاطرات تعدادی از بزرگان قدیمی را در بخش خاطرات سال‌نامه، منتشر می‌کرد. [این اشخاص] با توجه به سن و تجارب خود، دوره رضاشاه قسمت اصلی خاطرات آنان را شکل می‌داد و روش تملق‌آمیزی که در این مقالات مورد مباحثه قرار می‌گرفت، کاملاً مؤثر است. همان طور که تاکنون یادآوری شد، بدنه اصلی تاریخ‌نگاری رسمی دوران پهلوی، ویژگی اصلی خود را از دست نداد و با وجود این انحرافات حاشیه‌ای، موقعیت برجسته شاهان پهلوی، به منزله تنها نیرو محرکه ایران، در مسیر دست‌یابی به پیشرفت و مدرنیزاسیون دست نخورده باقی مانده بود.

کتاب میهن ما، اثر محمود حجازی است که در اواخر دهه ۱۹۵۰م. توسط وزارت فرهنگ چاپ شد، نمونه خوبی راجع تاریخ عمومی ایران است. بخش دوم این کتاب - که به دوره پهلوی اختصاص یافته است - در مقایسه با بخش اول آن، مانند هر بررسی تاریخی مشخص دیگری، به بسیاری از حوادث و تعامل بازیگران مختلف آن پرداخته بود. یک بار دیگر، دیدگاه کلی درباره پروژه‌های مختلف صنعتی و اصلاحات اجتماعی - که در این دوره اجرا شده بودند - فروکش کرد و به شیوه‌ای مشابه، وقتی که سال ۱۹۶۷م. وزارت اطلاعات، آلبوم عکسی به نام عصر پهلوی منتشر کرد، با وجود واقعیت و ماهیت برجسته آن که بسیاری از عکس‌های تکثیر شده در این کتاب، تعداد قابل توجهی از مجموعه آن دوره پوشش داده شد. بار دیگر که کل دوره مورد بحث، از طریق این عکس‌ها به یک هویت فاقد نامی تقلیل یافته بود، به تصویر کشیده شد. بیشتر این عکس‌ها، هیچ عنوانی نداشت و صرف نظر از رضاشاه و ولیعهد، تنها چند نمونه وجود داشتند که تلاش بسیاری برای شناسایی اشخاص حاضر در عکس‌ها صورت گرفت.

در اواسط دهه ۱۹۷۰م. با نزدیک شدن پنجاهمین سال پایه‌گذاری سلطنت پهلوی، فرصتی برای جشنی دیگر، فراهم کردند. روشی که برای اداره کردن این مناسبت اخذ شد، تفاوتی با سایر موارد قبلی نداشت. هنگامی که بیش از یک کمیسیون برای هماهنگ کردن این فعالیت‌ها تأسیس شد و یک سری مطالعات تاریخی، برای ستودن دوره پهلوی و دستاوردهای مختلف آن، چاپ شد. اگرچه رویکرد کلی این مطالعات تفاوت زیادی با نمونه‌های قبلی نداشت و هیچ یک قصد به چالش کشاندن نقش همیشه منحصر به فردی را که برای نخبگان پهلوی در تحولات، به منظور نوسازی ایران به تصویر کشیده‌اند، نداشتند. اما برخی عوامل، مؤلف به تعیین کردن اصول عمده مکتب مسلط تاریخ‌نگاری بودند.

اول از همه، در مقایسه با گذشته و احتمالاً به دلیل تحولات کلی ایران، در میانه دهه ۱۹۷۰م و یک نارضایتی رو به افزایش در جامعه، تاریخ و نیاز به اخذ تدابیر جدید، در این زمینه، یک برتری آشکاری را مسلم فرض کرده بود. واضح است کتاب پیشرفت‌های ایران، اثر سعید نفیسی و تعداد انگشت شماری از مطالعات مشابه بودند که دیگر در خدمت وظایف عملی نبودند. هرچند آنها این کار را می‌کردند. بحث‌ها و اقدامات پذیرفته شده، در کنفرانس رامسر، راجع انقلاب آموزشی در تابستان ۱۹۷۶م. یک نمونه شاخص است. شورای عالی فرهنگ و هنر، در این کنفرانس مأموریت داشت یک برنامه جامع، برای آنچه به عنوان «آموزش فرهنگ میهنی» توصیف شده بود، آماده کند. تاریخ ایران به طور کلی و تاریخ پهلوی به طور خاص، قرار بود تا ستون فقرات این خط مشی جدید را ایجاد کنند. حجم ثابتی از کتب و مطالعات، به دلیل

پنجاهمین سالگرد تأسیس سلسله پهلوی منتشر شدند و همچنین برخی از مراکز مختلف درگیر این امور، هر یک با رویکرد خاص خود، به تغییراتی که در این حوزه رخ داده، اشاره کردند.

علاوه بر این، سازمان‌های دولتی، وزارت‌خانه‌های متعدد و نیروهای مسلح، هر یک، کتابی راجع تحولات عمده نیروهای متبوع خود چاپ کردند. مرکز اسناد و آمار، مجموعه‌ای از اسناد را در زمینه حوادث تاریخی مشخص ایران مدرن، گردآوری کردند که در نسخه‌های محدودی تکثیر شده بودند؛ وزارت فرهنگ و هنر، قبلاً دو کتاب توسط ابراهیم صفوی، راجع کودتای ۱۹۲۰م/۱۲۹۹هـ ش، منتشر کرده بود و نیز طیف دیگری از کتب به وسیله همین نویسنده، در مورد عواقب کودتا، نوشته شده بود که جنبه مختلفی از حکومت رضاشاه نوشته شد. دانشگاه تهران، مجدداً تاریخ شاهنشاهی اعلی حضرت رضاشاه پهلوی، اثر طهماسبی را چاپ کرد که طی یک مدت طولانی، نایاب شده بود. وقایع نگاری عظیم دوره پهلوی، به وسیله کتابخانه پهلوی گردآوری و چاپ شد.

مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی - یعنی مؤسسه جدیدی که هوشنگ انصاری مدیریت آن را بر عهده داشت - به این مناسبت شروع به راه‌اندازی یک سری از کتب گلاسه کرد. برخی از این کتب، چاپ مجدد مطالعات قدیمی خاص و نایابی همانند سفرنامه خوزستان، یا سفرنامه مازندران بودند که شرح سفر رضاشاه به مازندران در سال ۱۹۲۶م. بود و همانند سفرنامه قبلی، توسط فرج الله بهرامی نوشته شده بودند، اما در آن زمان، چاپ نشدند. «درباره سوم شهریور»، یک تحقیق نسبتاً منسجمی از تحولات منجر به اشغال ایران در سال ۱۹۴۱م. کتاب دیگری بود که به وسیله همین مرکز، چاپ شد. پس از آن کتاب گلاسه دیگری، راجع رضاشاه، پدید آمد که مجموعه منتخبی از اسناد و عکس‌های مختلف بود و «راز پایدگی، یک مجموعه مشابهی راجع شرایط دشوار ایران، طی جنگ جهانی دوم، که [منتشر] و توزیع نشد. از سوی [مراکز] نیمه رسمی، «بیست و هشت هزار روز در تاریخ ایران و جهان» که ضمیمه برجسته‌ای را به وسیله وزارت اطلاعات، برای بزرگداشت پنجاهمین سالگرد فراهم آورد، مورد مهم دیگری بود که در گزارشات به آن اشاره شده بود. کتب ابراهیم صفایی، راجع دوره رضاشاه، که توسط وزارت فرهنگ منتشر شده بود، دیگر محدود به برخی اظهار نظرها کلی، درباره برخی ویژگی‌های شخصی رضاشاه و یک فهرستی مرسوم از اقداماتی که او انجام داده بود، نبودند. وی تلاش کرده بود تا تصویر واقعی‌تری از رضاشاه ارائه کند و شرایط تاریخی را که سبب ظهور وی شده بود، توضیح دهد. صفایی، یک عضو فعال شبکه مطبوعاتی سیدضیاءالدین طباطبایی، در دهه ۱۹۴۰م. اولین و مهم‌ترین قربانی مکتب تاریخ‌نگاری پهلوی بود. به سختی ممکن بود، چیزی غیر از این باشد.

در همان روش، در مقدمه‌ای، اشاره به اولین موضوع ۲۸ هزار روز فوق‌الذکر، به وسیله روزنامه اطلاعات تکمیل شد. در کنار آن، به نیاز برای ادغام دوره پهلوی در یک زمینه کلی‌تر از تاریخ جدید ایران، تأکید شد. در نتیجه، مدت زمان ۲۸ هزار روز برای پوشش دادن تحولات بعد از سال ۱۹۰۰م، به جای یک دوره ۲۸ هزار روزه که تلاش داشت برای پوشش دادن دوره پهلوی مکفی باشد، تلاشی برای ارائه یک شرح مفصل شد تا هر کدام از عکس‌هایی که قرار بود جاذبه اصلی این ضمایم را شکل دهد؛ همچنین تأکید شد

باید توجه داشت برای مثال در گذشته، تعدادی از عکس‌های رضاشاه کبیر، منتشر شده بودند. اما بیشتر آنها فاقد جزئیاتی مثل مکان عکس‌ها و نیز اشخاصی که در آن حضور داشتند، بودند. ۲۸ هزار روز قرار بود این نقص به ظاهر کوچک را تصحیح کند.

مجدداً تأکید قابل درکی از تاریخ معاصر، بارزترین نتیجه این تحول بود. همان تاریخی که به نظر می‌رسید به طور شایسته‌ای احاطه شده و ایمن نگه داشته شده است از بسیاری حوادث متنوع و توده‌ای از بازیگران ناشناخته درگیر آنها که خود را دوباره اثبات کرده بودند. هیچ چیز انقلابی درباره این پدیده وجود نداشت، حتی اگر کل امور می‌توانست به منزله تلاشی در جهت جلوگیری از انقلاب، تفسیر شوند تا نشان دهد شاهان پهلوی در آفرینش ایران مدرن، تنها نبوده‌اند و تمام ملت آنها را در این اقدامات حمایت می‌کرده‌اند. اگر مسئله این بود، به عنوان کلیشه، ادامه پیدا می‌کرد که هم کوچک بود و نیز دیر شده بود. به نظر می‌رسد ملت به نتایج دیگری رسیده بود. تاریخ مربوط به آنها می‌شد و آنها بدون نیاز به شاهان پهلوی نیز می‌توانستند تاریخ را بسازند یا به احتمال بیشتر، کلاً آنها می‌توانستند از مجازات تاریخ در امان باشند و می‌توانستند آنچه را می‌خواهند، انجام دهند. اما این واقعیت باقی ماند که تاریخ، سرانجام پهلوی‌ها را گرفتار کرده بود.

